



تالیف: سادات مودن

امام دانش

به مناسبت اول رجب میلاد امام محمدباقر (ع)

ماه رجب سال پنجاه و هفت هجری تازه شروع شده بود که خانه امام زین العابدین (ع) به نور میلاد شکافنده علوم، منور گشت.
مادر بزرگوارش فاطمه، فرزند امام حسن مجتبی (ع) بود و از فضایل و معنویات اهل بیت بهره‌های فراوان داشت.

خاطر این گریه بر من رحمت کند و فردا مرا از وقتی سر از سجده برداشت، به نماز ایستاد. معجزات و کرامات شده بود. و نقل کرده‌اند، فقط گوشه‌ای از بلندای جایگاه معنوی او نزد خدای متعال را نشان می‌دهد.
آن روز که به اراده می‌دهد. می‌رفتند و او را نمی‌دیدند؛ آن روز که مکتوبی نوشت و به قبرستان فرستاد و مرده‌ای را احضار فرمود تا مشکل جوان شیعه‌ای را حل کند؛ آن روز که از او پذیرایی کرد؛ آن روز که از درون سنگ، سببی بهشتی بیرون آورد و از او پذیرایی کرد؛ آن روز که از درون سنگ، سببی بهشتی دیگران را متحیر می‌فرمود، فقط جلوه‌های کوچکی از دنیای فوق تصور انسان کامل را به تجلی نشانده بود.

هشام بن عبدالملک، یکی از خلفای معاصر حضرت (ع) بود. هشام برای این که به خیال خود از جایگاه امام (ع) نزد پیروان و شیعیانش بگاهد، آن حضرت (ع) را به شام فراخواند و مجلسی با حضور ایشان ترتیب داد. آن حضرت (ع) را از آن جا که در دربار هشام از وجود دانشمندان و سخنوران خبری نبود، او نمی‌توانست مجلس مناظره بر پا کند. از این رو برای این که امام (ع) را در نظر مردم کوچک کند، مسابقه تیراندازی ترتیب داد.
وقتی امام (ع) به اصرار هشام کمان را برداشت و تیر را یکی پس از دیگری به قلب هدف و هر یک را در چوبه تیر قبلی نشانده، حیرت هشام و اطرافیانش را با این جمله پاسخ داد: «ما خاندان، اکمال دین و انعام نعمت را که در آیه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی» آمده، از یکدیگر به ارث می‌بریم و زمین هرگز از چنین فردی خالی نمی‌ماند که آن چه در دیگران ناقص است؛ در او کامل باشد.

■ چهار سال بیشتر نداشت که همراهِ کاروان کربلا، بیابان سوزان طغی را تجربه کرد، تشنگی کشید، داغ دید، به اسارت رفت، و روحش بزرگ شد و اوج گرفت.
■ لقب «باقرالعلوم» را رسول خدا (ص) به اسارت برایش برگزیده بود. همان روزی که به جابر بن عبدالمطلب و انصاری فرمود: تو در دنیا می‌مانی تا یکی از فرزندان مرا که از نسل حسین (ع) است، زیارت کنی. نام او «محمد» است. او شکافنده علم دین خواهد بود. سلام مرا به او «محمد» همه شاهد بودند که بزرگ‌ترین دانشمندان آن روزگار، در پیشگاه حضرت، چون کودکان نوآموز بودند و احدی توان مقابله با اقیانوس دانش او را نداشت. علوم تمام دانشمندان عصر را که روی هم می‌گذاشتی، تازه می‌شد مثل قطره‌ای در برابر دریای دانش او.
■ می‌فرمود: «هر مطلبی که گفتم، از من بپرسید در کجای قرآن است، تا من آیه مربوط به آن نکته را برایتان بگویم.» آیا کسی جز برگزیدگان این خاندان را به شناخت کامل قرآن راهی هست؟
■ به زیارت کعبه رفته بود. غلام همراه حضرت ناآگاهانه این کار را سزاوار با صدای بلند گریست. پدر و مادر به فدایت؛ مردم شما را نظاره می‌کنند، با ندانست و گفت: پسر و مادرم به فدایت؛ مردم شما را نظاره می‌کنند، با صدای آهسته گریه کنید.
■ فرمود: وای بر تو! چرا چنین گریه نکنی؟ در حالی که امید دارم پروردگار به

